گشتی در دیار ترنّم

برآمد برنامهٔ گلها

احمد کاظمی موسوی
استاد تاریخ دانشگاه جرج واشنگتن

در زمستان ۱۳۳۴ مرد موقّری با گام های سنگین در راهروی ساختمان رادیو تهران در میدان ارک به سمت دفتر سرپرست ادارهٔ انتشارات و تبلیغات زمان رفت. او داوود پیرنیا حقوقدان دانش آموخته از دانشگاه سوئیس بود که پیشینهٔ خدمات برجسته ای در وزارت دادگستری و دارایی داشت. دیدار آن روز دربارهٔ مسائل اداری نبود، بلکه دربارهٔ ترنّم هایی بود که از دیرباز در درون داوود پیرنیا می جوشید. او پیوسته با خود زمزمه هایی داشت، اما کسی نمی توانست تصور کند که حادثهٔ دوران سازِ موسیقی ایران دارد از دل این زمزمه ها می جوشد. تصورپذیر نبود که تلقی تازهٔ یک شخصیت حقوقدان از پیوند شعر و موسیقیِ سنتی ایران و نوع رفتارش با هنرمندان آیینی زمان بتواند چنان شگفتی و شکوهی در فضای ترنم کشور پدید آورد که همان هنرمندان آنرا "تولدی دیگر" در موسیقی سنتی ایران بنامند.[۱]

سرپرست ادارهٔ کل انتشارات و تبلیغات در آن زمان ناصر ذوالفقاری معاون نخست وزیر وقت (حسین علا) بود که پیرنیا او و خاندانش را از ۱۳۲۵ وقتی که به عنوان معاون قوام السلطنه نخست وزیر قدرتمند زمان به آذربایجان رفته بود، می شناخت.

ذوالفقاری حضور او را در رادیو گرامی داشت و از معاون جوانش نصرت الله معینیان خواست که در مذاکره شرکت کند. پیشنهاد پیرنیا تشکیل ارکستر برای برنامهٔ گلهایش بود. داوود پیرنیا از سال ۱۳۳۳ به دعوت پرویز عدل، سخنگوی دولت وقت، که سرپرسی تبلیغات را به عهده داشت، همکاری گاهگاهی را با رادیو تهران زمان شروع کرده بود. برنامه های شعر و موسیقی پیرنیا در آن سال اسم و آرم ویژه ای نداشت، و مدت زمان آن نیز بیشتر از ده تا پانزده دقیقه نبود.

---

۱ پرویز یاحقی، "بزرگمردی در قلمرو موسیقی و شعر،" *ره آورد*، ۳۹ (تابستان ۱۳۷۴)، ص ۲۸۶.

آواز این برنامه ها را بیشتر عبدالعلی وزیری با سنتور رضا ورزنده اجرا می نمود و دکلمهٔ اشعار نیز با صدای وزیری شنیده می شد.

از پاییز ۱۳۳۴ "گلهای جاویدان" با قره نیِ شیرخدایی در نوایِ پرخروش مخالف سه گاه و آواز آرام بخش غلامجسین بنان وعبدالعلی وزیری عنوان یافت. این برنامه گفتاری از خود پیرنیا دربارهٔ چگونگی لسان الغیب نامیده شدن حافظ داشت که خانم کوکب پرنیان قرائت کرده بود. سپس بنان با سنتور رضا ورزنده غزل "بارها گفته ام و باردگر می گویم" را در دستگاه شور اجرا می کند، در پایان آن نغمهٔ دل انگیزی از ویلن صبا در بیات زند (ترک) گوش نواز غزل دیگری از حافظ می شود. به دنبال آن عبدالعلی وزیری غزل زیبای "سلامی چو بوی خوش آشنایی" را همراه با سه تار احمد عبادی در همان مایهٔ بیات ترک به پایان می برد. جالب دکلمهٔ پایانی وزیری بود: "نمی بینم از همدمان هیچ بر جای – دلم خون شد ای ساقی کجایی؟"

اینک که سالی از اجرای برنامه های گلهای جاویدان می گذشت، داوود پیرنیا در اندیشهٔ به راه انداختن ارکستری برای گلهای رنگارنگ بود. ذوالفقاری و معینیان خیلی زود پذیرای این فکر شدند؛ چون هم پیرنیا را خوب می شناختند و هم می دانستند که رادیو چه قدر کمبود برنامه و آشفتگی موسیقی دارد. معینیان جوان ۳۴ ساله ای بود که به تازگی از نشریهٔ "آتش" با مدیریت مهدی میراشرافی بریده بود و به ادارهٔ انتشارات و تبلیغات پیوسته بود. کار اصلی او در رادیو تهیهٔ برنامه های سرگرم کننده و آموزشی بودد، ولی بیش از برنامه هایش، نظم و ترتیبی که او به کار رادیو داده بود، جلب توجه می کرد. او نیز داوود پیرنیا را از روی مقالات تاریخی اش در *اطلاعات ماهانهٔ* آن زمان می شناخت. مشکل تأمین بودجه برای تشکیل ارکستر بود. آنها می دانستند که اغلب نوازندگان و هنرمندان رادیو برای امرار معاش در استخدام ادارات و مؤسسات دیگر بوده اند و فقط برای اجرای یک برنامهٔ کوتاه بعد از ظهرها به رادیو می آمدند. پیرنیا گفت که می تواند بودجهٔ این کار را از طریق سازمان برنامه از شرکت نفت بگیرد. ذوالفقاری و معینیان که از اعتبار سخن پیرنیا و توان ارتباطش با هنرمندان سرشناس آگاه بودند، طبعا با پیشنهاد وی موافقت کردند.

چرا داوود پیرنیا عنوان "گلهای جاویدان" را برای برنامهٔ خویش برگزید، و سپس "گلهای رنگارنگ" را بر آن افزود؟ منظورش از"گلها" چه بوده است؟ در اینکه داوود از کودکی به گل علاقه داشت و پیوسته خاطره های خوب خود را چون گل می پرورید، حرفی نیست.

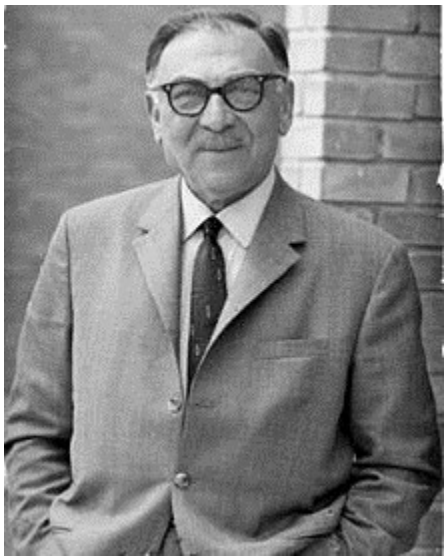

داوود پیرنیا

اما از مجموع اشارات پیرنیا در گوشه و کنار برنامه های گلها بر می آید که مراد وی از گلها سروده های شعر فارسی در شکل والا و گویای آن بوده و آنها را جاودانی می دیده است. اضافهٔ جاویدان به گلها بر همین اساس بوده، نه به اقتباس از جایی آن گونه که برخی گمان برده اند. پیرنیا برای این انتخاب خویش فلسفه ای داشت که در برنامه ها و نوشته های خود بر زبان آورده است. او پیشرفت اندیشه و زیبایی کلام در شعر و ادب فارسی را در چنان اوجی می دید که تا ملتی به آن درجه از والایی در مدنیت و معنویت نرسیده باشد، قادر به آفرینش چنین آثاری نیست. از اینرو او شناساندن و به ترنم درآوردن دستاوردهای فکری و ذوقی ادب فارسی را وظیفهٔ ملی خود می پنداشت و در راه آن از صرف عمر و مال دریغ نداشت. دلبستگی پیرنیا به جلوه های بیان در زبان فارسی یادآور این گفتار شمس تبریزی در هفتصد سال پیش است. شمس که خود گاه معلم عربی وقرآن نیز بوده در مقالاتش چنین می گوید: "و پارسی را چه شده است؟ بدین لطیفی و خوبی؛ آن معانی و لطایف که در پارسی آمده است، در تازی نیامده است."[۱] گویی پیرنیا نیز این این پرسش را دردل دارد که ترانه و ترنِم فارسی را چه شده است؟

۲ بنگرید به ناصرالدین صاحب الزمانی، *خط سوم*، ۱۳۵۱، تهران، مطبوعاتی عطایی، بخش دوم، ص ۱۳۷.

می دانیم که مولانا جلال الدین چگونه معانی و لطایف شمس را در غزلیاتش به ترنم درآورده است.

برنامه های نخستین داوود پیرنیا در رادیو دلبستگی اورا به معرفی و شناساندن برگزیده هایی از شعر فارسی نه تنها از راه آواز موسیقی اصیل، بلکه از راه اجرای ضربی و مترنم کردن آنها نشان می دهد. این برنامه های اولیه که بدون شماره بودند، بعداً عنوان "گلهای جاویدان" را بر خود گرفتند و اغلب با آواز عبدالعلی وزیری و غلامحسین بنان همراه ویلن استاد صبا و مهدی خالدی، و تار لطف الله مجد و سنتور رضا ورزنده، اجرا گردیده اند. از بانوان: آواز خانم روحبخش آمیخته با آهنگ ضربی ساختهٔ ابوالحسن صبا روی مسمّط معروف وحشی بافقی در بیات ترک، و همچنین آواز استادانهٔ خانم فرح روی شعر شاه نعمت الله کرمانی (ما سلطنت فقر به عالم نفروشیم) را داریم که مربوط به همین دوره از برنامهٔ گلها هستند. البته این بانوان به زودی جای خود به بانوان مرضیه و خاطرهٔ پروانه و سپس دیگران دادند که به آن خواهیم پرداخت.

متأسفانه با نداشتن دسترسی به آرشیو اصلی برنامهٔ گلها در صدا و سیمای امروز ترسیم دقیق خط سیر برنامه های اولیهٔ گلهای جاویدان آسان نیست. به هرحال، با توجه به همت درخور تقدیری که خانم جین لویسون [1] برای جمع آوری برنامهٔ گلها از سال ۲۰۰۵ نموده، همچنین کوشش داریوش پیرنیا در افزودن نوارهای شخصی خود بر آنها، اینک ما دسترسی کافی به این برنامه برای برآورد چند و چون این حرکت فرهنگیِ داوود پیرنیا داریم. افزون بر اینها، تحلیل ها و برآوردهای بسیاری از گلها به عمل آمده که برخی از آنها را آقای مسعود فرح بخشیان در شبکهٔ ویژهٔ برنامهٔ گلها قرار داده است. در ۱۳۹۵ پژوهشگر جوان موسیقی آقای علی شریفی دست به بررسی و گزارش موسیقایی یکایک گلهای جاویدان زد، و شرح و جدول و نمودارهای ارزندهٔ کار خود را در کتاب نفیسی با مقدمهٔ دکتر شاهین فرهت منتشر نمود. شرح مختصر ما از نخستین

۳. جین لویسون و همسر ایشان آقای لئونارد لویسون در دههٔ ۱۹۷۰ به ایران آمدند و زبان فارسی آموختند، و به فرهنگ و عرفان ایران چنان دل بستند که کاری جز بازشناساندن این فرهنگ برای خود باقی نگذاشتند. از تألیفات آقای لویسون "میراث تصوف" و "ایمان و وفاداری" شایستهٔ نه تنها یادآوری که سپاسگزاری از سوی ایرانیان است.

برنامه های گلهای جاویدان در اینجا افزون بر یادداشت ها و گفته های مرحوم پیرنیا از پژوهش ایشان بهره می گیرد.

زنده یاد داوود پیرنیا در یادداشتی برای نشر در *مجلهٔ رادیو* شمارهٔ ۵۶ (فروردین ۱۳۳۹) دربارهٔ شروع برنامهٔ گلها چنین نوشته است:

"اولین برنامه با همکاری آقایان عبادی و عبدالعلی وزیری به مدت ده دقیقه با مختصر گفتاری دربارهٔ حافظ با این غزل اجرا شد:

سلامی چو بوی خوش آشنایی --- بدان مردمِ دیدهٔ روشنایی

درودی چو نور دل پارسایان ---- بر آن شمع خلوتگه پارسایی

نمی بینم از همدمان هیچ بر جای -- دلم خون شد از غصه ساقی کجایی

این غزل آمیخته به آهنگی بود اثر استاد علینقی وزیری و منظور من از حیث تطبیق آهنگ با شعر یعنی مفهوم آهنگ و معنای شعر کاملا تأمین بود. دومین برنامه نیز به مدت ده دقیقه با این رباعی که آقای روحانی به سبک انشاد [دکلمه] خواند آغاز شد:

درآتش خویش چون همی جوش کنم -- خواهم که ترا دمی فراموش کنم

گیرم جامی که عقل بیهوش کند --- در جام درآیی و ترا نوش کنم

در پی آن غزل معروف مولانا "من مست و تو دیوانه ما را که برَد خانه" با آوای آقای بنان پخش گردید. در همین برنامه بود که تعلق دیوان شمس به مولانا خاطر نشان گردید. سومین برنامه از سعدی و چهارمین از عراقی بود که جز در نزد خواص معروف نبود. وقتی این چند بیت به سمع شنوندگان رسید ارزش این شاعر بزرگ عرفانی بر همه معلوم شد.

همه شب نهاده ام سر چو سگان بر آستانت -- که رقیب درنیاید به بهانهٔ گدایی

مژه ها و چشم یارم به نظر چنان نماید -- که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی"

پیداست که این برنامه های ده پانزده دقیقه ای آزمایشی بوده اند. با این همه رگه های شوق و حسن گزینشی که از لابه لای آنها زبانه می کشید کارساز افتاد و توجه بسیاری به خود جلب کرد. این نگارنده در نوجوانی برخی از این برنامه ها را از رادیو شنیده ام، اما آنچه که از ترتیب تاریخی برنامه ها در اینجا نوشته ام مستند به نوشتهٔ خود مرحوم پیرنیا در *مجلهٔ رادیو* است. در

کتاب پژوهشی آقای علی شریفی چنین آمده است: " ضبط صوتی برنامهٔ شمارهٔ ۲ دربارهٔ مولانا (من مست و تو دیوانه مارا که برد خانه) و شمارهٔ ۳ دربارهٔ سعدی (؟) تا کنون به دست نیامده است." باید در نظر داشته باشیم که برخی از برنامه های گلها برداشت یا ضبط دو گانه یا چندگانه داشته اند، که گاه ضبط های اولیهٔ آنها از رادیو پخش نگردیده ولی در شماره گذاری شادروان پیرنیا به حساب آمده اند. آنچه از مجموع ضبط های موجود و کندوکاو پژوهشگران برمی آید این است که در زمستان ۱۳۳۴ "گلهای جاویدان" شکل و ساز وکار شناخته شده ای یافته بود. یعنی از یکسو با آرم مثنوی مخالف سه گاه و گفتار محققانهٔ ادبی و بیان دلپذیر گویندگانی چون خانم روشنک آراسته شد، و از سوی دیگر مدت آن به ۴۵ دقیقه افزایش یافت و چندین نوازندهٔ استاد خوانندگان (در آغاز عبدالعلی وزیری و بنان، سپس قوامی، مرضیه، خاطرهٔ پروانه و دیگران) را در اجرای آواز ردیفی همراهی کردند.

اینک در آستانهٔ ۱۳۳۵داوود پیرنیا برای تشکیل ارکستر گلها گام بر داشت. او به تازگی هنرمندان جدیدی چون علی تجویدی را برای همکاری در برنامهٔ گلها دعوت کرده بود و نیاز به سازماندهی بیشتر داشت. تجویدی در استخدام وزارت دارایی بود و بنان در استخدام وزارت کشور. خالدی درگیر ساختن موزیک برای فیلم های سینمایی نیز بود. صبا، محجوبی، عبادی و دیگران نیز یا گرفتاری تدریس به شاگردان و یا اشتغالات دیگر داشتند. انتقال رسمی بنان و علی تجویدی به رادیو نخستین دستاورد داوود پیرنیا در مذاکره با رؤسای ادارهٔ انتشارات و تبلیغات بود. تجویدی اولین کار خود را با تکنوازی و سپس آواز افشاری همراه با ادیب خوانساری در گلهای جاویدان شروع کرده بود. اینک زمان کوشش برای همنوا کردن این هنرمندان فرارسیده بود. این کار ذوق و شمّی نیاز داشت که فقط ازداوود پیرنیا ساخته بود. در واقع او نه فقط ذوق و شمّ که شور و شوق این کار را داشت.

حسن شهباز که از مترجمان شناخته شدهٔ زمان بود در یادداشتی نوشته است که در اواخر سال ۱۳۳۲ وقتی که داوود پیرنیا فهمید من دسترسی به دستگاه های ضبط صوتی دارم که در ادارهٔ تبلیغات و رادیو در آن زمان یافت نمی شد، فوراً حسین یاحقی و حسین تهرانی را برای ضبط برنامه به دفتر کارم در مرکز مطبوعاتی سفارت آمریکا آورد؛ و من به اصرار داوود بجای تنظیم مصاحبه دربارهٔ کارکردهای اصل چهار در ایران به ضبط کمانچهٔ یاحقی و ضرب تهرانی پرداختم (*ره آورد*، بهار ۱۳۶۷). ما نمی دانیم داوود از کجا فهمیده بود که ضبط موسیقی اصیل

ماندگارتر از کارهای اصل چهار آمریکا در ایران است. دلبستگی پیرنیا به موسیقی به حدی بود که در دهۀ ۱۳۳۰ او برخی از هنرمندان و نوازندگان را با خود به نشست های دوستانۀ ادبی می-برد، که به گونه ای مجلس سماع دراویش را یادآوری می نمود. به گفتۀ داریوش پیرنیا (در اوت ۲۰۰۵) جلسه های اهل عرفان در ویلای نظام السلطان خواجه نوری سفیر سابق ایران در ایتالیا در باغ گلندوئک لواسان مجمع مویسقی نوازان اهل دل نیز شده بود.

با چنین آشنایی که داوود پیرنیا با موسیقی دانان داشت، گردآوری هنرمندان برایش دشوار نبود، مهم نگهداری و تأمین مالی آنان بود که پیرنیا در این کار موفقیت شگرفی به دست آورد. این موفقیت تنها بخاطر تأمین بودجه از شرکت نفت وغیره نبود، بلکه بیشتر بخاطر رفتارِ شخصیت سازی بود که پیرنیا در دعوت ومعرفی نوازندگان و خوانندگان داشت، البته بدون اینکه از زحمات و کارکرد خودش نامی به میان آورد. در واقع جز در صدر برخی از گفتارهای گلهای جاویدان که به قلم خود پیرنیا بود، ما هرگز نام او را در برنامه های متعدد گلها نشنیدیم. "هنرمندان ارجمند"، "کمان سحّار"، "زخمه های استادانه"، "آوای دلنشین"، "صدای لطیف" و "تحریر جذاب" عناوینی بودند که پیرنیا طی جملات بسیار صمیمانه ای برای معرفی هنرمندان خود به کار می برد. دیباچۀ دلنشینِ پیرنیا و لحن صمیمی او در معرفی هنرمندان و ترانه سرایان گلها وزن و وقار ویژه ای به برنامۀ گلها می داد. بیش از همه تجویدی که از جوان ترین هنرمندان دور اول گلها بود ازاین گونه معرفی ها، که تا آن وقت سابقه نداشت، الهام می-گرفت. او بعداً در برنامه ای مخصوص گفته بود که همین قید "هنرمندانِ ارجمند" در صدر برنامه ها موجب می شد که ما کار خود را جدّی تر بگیریم و شب ها گاه تا ساعت دوی صبح در استودیو بمانیم و روی یک برنامه کار کنیم.

شکی نیست که پیرنیا احاطۀ کافی بر ادبیات فارسی و چه بسا بر زبان فرانسه داشت، اما آنچه عبارات او را رونق می بخشید فقط بلاغت بیان نبود، بلکه صمیمیت و شور وحالی بود که از واژگانِ او می چکید: "این بار رایحه ای از گلزار عطار به مشام صاحبدلان می رسانیم،" "جذابتر از کلام مولانا برای برنامۀ گلها چه می تواند باشد،" "آنگاه با کلام سعدی صاحبدلان را به اهتزاز روحی می کشانیم،" "کلام عرفانی و شیوای عطار را چون طلیعه ای درخشان در مطلع برنامه ای قرار داده ایم که طی آن نظمی از صاحبدلی چون منیر طه آمیخته با آهنگی از تجویدی..،" "هنرمندان ارجمند محجوبی، تجویدی، ورزنده و فرهنگ شریف بر آن شدند که

در آهنگ شور، شور و غوغایی در دل های دردآشنا بر کنند." در واقع روح معنویت و احساس صفایی که در دو سال اول برنامهٔ گلها موج زد، به چشم اهل نظر، *یک فروغ استثنایی ذوق و هنر بود که بر ایام ایران گذر کرد*. گذار این فروغ را بسیاری از شنوندگان عصر به گوش هوش نیوشیده اند.

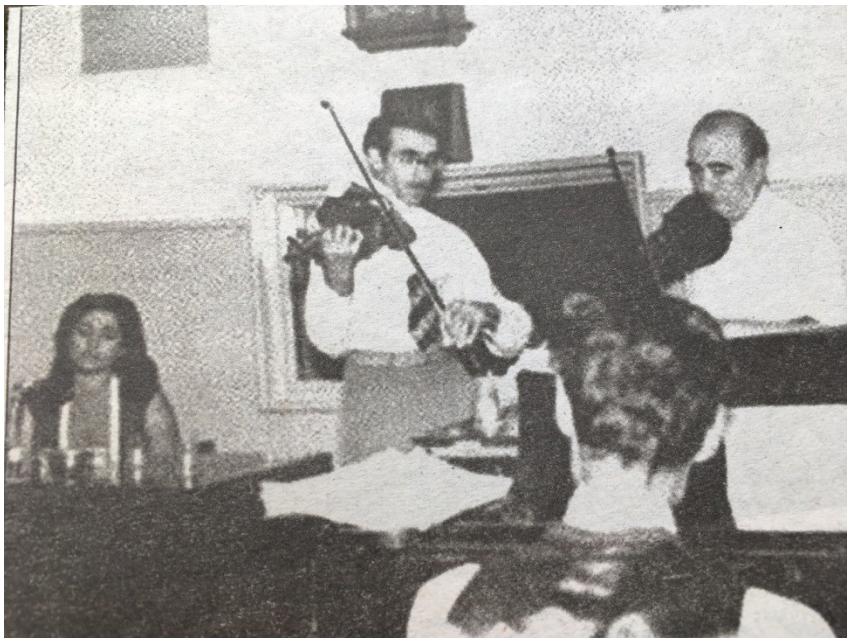

پیرنیا هرگز مخاطبان خود را "شنوندگان" خطاب نکرد. صاحبدلان، دلشدگان و اهلِ دل، واژگانی بودند که او برای ارتباط با شنوندگان و گاه با هنرمندان خود به کار می برد. عشقی که او به کارش داشت و شوری که در سر می پروراند بالطبع به همکاران و شنوندگانش نیز سرایت می کرد. بخاطر همین عشق و شور، برنامهٔ گلها صمیمی، شوق آور و در عین حال آرامش بخش به گوش می رسید. من زمان پخش زندهٔ این برنامه ها را به یاد می آورم که در کلاس ششم ادبی دبیرستان دارالفنون (۱۳۳۶ خ) دانش آموزان به تقلید از برنامهٔ گلها گاه جلسات شعر و ادب همراه با موزیک مختصر (نی لبک و سنتور جیبی) خارج از ساعات درس در کلاس به راه می-انداختند و معلمان دانشور ما زنده یادان زین العابدی مؤتمن و محمد صدیق اسفندیاری در آن شرکت می کردند.

ارکستر گلها را داوود پیرنیا در سال ۱۳۳۵ تدریجاِ به راه انداخت. تکنوازی و آواز هنوز بیشتر از همنوازی به گوش می رسید. گلهای رنگارنگ نه تنها گلچین گسترده تری از شعر چند شاعر به بار آورد که راهگشای ورود تصنیف به عرصهٔ گلها شد که لازمهٔ آن تشکیل ارکستر بود. اولین برنامهٔ گلهای رنگارنگ روی تصنیف قدیمی علی اکبر شیدا (م ۱۲۸۵ خ) با صدای خانم مرضیه و گویندگی خانم کوکب پرنیان پا گرفت. ایدهٔ اجرای این تصنیف با مختصر آواز ماهور باید از همان مرضیه نشأت گرفته باشد، چون او بود که پیشتر در ۱۳۳۰خ این تصنیف را با نوازندگی حشمت دفترراد در رادیو اجرا کرده بود. او این بار تصنیف شیدا را با تنظیم و ویلن تجویدی و تار شاپور حاتمی با صدای پخته تری عرضه کرد. جالب اینکه شادروان پیرنیا با همهٔ دقت و رغبتی که به معرفی سرایندگان و هنرمندان داشت، در اینجا نه شیدا را معرفی کرد و نه خواننده را، فقط به ذکر "تصنیف قدیمی و ویلن تجویدی و تار شاپور حاتمی و ضرب مجیدی خواننده را همراهی می کنند" بسنده کرد. به هرحال، این اجرا خیلی زود قبول عام یافت که علت آنرا در زیبایی ملودی شیدا و سازگاری آن با طنین های ویژهٔ صدای مرضیه باید جست. با اینکه آهنگ های شیدا توسط خوانندگان دیگر بارها خوانده شده، من اجرای این تصنیف را از خوانندهٔ دیگر تاکنون نشنیده ام.

می بینیم که به راه افتادن ارکستر گلها با همنوایی سه نوازندهٔ جوان با یک خواننده صورت گرفته است. خبری از استادان بزرگ چون صبا و محجوبی که در گلهای جاویدان حضور داشتند، نیست. این امر کمبود امکانات و پراکندگی هنرمندان را نشان می دهد که پیرنیا را وادار به انجام رساندن کار با امکانات موجود می کرد. برنامهٔ دومِ گلهای رنگارنگ نیز با آهنگی از تجویدی در مایهٔ شوشتری با آوای بلورین خاطرهٔ پروانه همراه با نی کسایی و سنتور جهانگیر شنگرفی و ضرب حسین تهرانی صورت گرفت. خاطرهٔ پروانه و مرضیه قبلا در گلهای جاویدان شمارهٔ ۹۱ و ۹۲ برنامه آواز خوانده بودند، اما اجرای تصنیف با صدای آنان گام تازه ای در پر طراوت کردن گلها بود. خاطرهٔ پروانه هنرمند جوانی بود که در رادیوی آن زمان هنوز برنامهٔ ویژه ای مانند بنان، دلکش و مرضیه نداشت. او پس از اجرای پنج برنامه در گلها رادیو را ترک کرد و به سازمان هنرهای زیبا و سپس وزارت فرهنگ و هنر زمان پیوست، و در برنامه های موسیقی آنجا به اقتضای زمان خوش درخشید.

در سومین برنامهٔ گلهای رنگارنگ بنان در مایهٔ دشتی آواز خواند، اما از تصنیف خبری نبود. البته بنان پس از آواز، شعر زیبای منصورهٔ اتابکی (زهره) را به صورت یک ترانهٔ ضربی همراه با نوازش سازهای عبادی، خالدی، کسایی، ورزنده و همدانیان خواند: "تنها تویی، تنها تویی در خلوت تنهاییم -- تنها تو می خواهی مرا با این همه رسواییم." با این همه، تفاوت ضربی خوانی با آهنگسازی آشکار بود. مترنم کردن یک غزل یا رباعی به صورت ضربی نمی توانست جای ملودی سازی و گوشه و کنارهای تصنیف را بگیرد، هرچند زیبا و خوش خوانده شود. در برنامه های۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۱۷ عبدالعلی وزیری، عماد خراسانی و سید جواد ذبیحی آواز های شورانگیزی خواندند، و تصنیفی در کار نبود. همین جا باید بیفزایم که انتخاب عبدالعلی وزیری و بنان و سپس قوامی، شهیدی و شجریان که فنی ترین و تعلیم دیده ترین آوازها را داشتند، موسیقی شناسی خوب پیرنیا را نشان می دهد. البته او با ذوق سلیمی که داشت از دیگر دارندگان آوای خوش چون عماد خراسانی، سید جواد ذبیحی و امیرحیاتی در جای خود بهره گرفت.

به این ترتیب دور اول ارکستر گلها با همنوایی چند نوازنده با یک یا دو خواننده به راه افتاد. هنرمندان کارها و قطعات پیش ساختهٔ خود را اینک با دکلمه های شعری متناسب هماهنگ می‌دیدند. از گلهای رنگارنگ هفتم (شمارهٔ ۱۰۷) و سپس نهم (شمارهٔ ۱۰۹)، صدای ویلن ابوالحسن صبا استاد موسیقی زمان را در ارکستر گلها می شنویم. در این دو برنامه قطعات دل انگیزی در سه گاه اجرا می شود که آهنگ آن به نظر می رسد کار استاد صبا باشد، اما در برنامه یادآوری و تصریحی در این خصوص نمی شود. در برنامهٔ ۱۰۹ رنگارنگ مرضیه چند بیت از غزل سعدی را در دستگاه سه گاه می خواند که آهنگ آن باید ساختهٔ استاد صبا باشد. این آهنگ ضربی معمولی نیست بلکه ریزه کاری های تصنیف را دارد. پس از آهنگ بیات ترک که صبا روی شعر وحشی بافقی ساخته بود، این دومین آهنگ موزونی که وی روی این ابیات سعدی ارائه نمود:

نگویم آب و گل است آن وجود روحانی -- بدین کمال نباشد جمال انسانی

اگر تو آب و گلی همچنان که سایر خلق -- گل بهشت مخمّر به آب حیوانی

اسم استاد صبا را به عنوان رهبرارکستر گلها در برنامهٔ ۱۲۴ رنگارنگ در زمستان ۱۳۳۵ شنیدیم. در این برنامه تجویدی تصنیف شیرین را در دستگاه همایون نثار صاحبدلان کرده بود که هم آهنگِ آن و هم شعر شورانگیزش از خانم منیر طه با اجرای طناز مرضیه به رهبری صبا خبر از

پیشرفت های تازهٔ گلها می داد. شکی نیست که صبا در به بارآوردن گلهای جاویدان و رنگارنگ با پیرنیا همکاری و همفکری نزدیک داشت، اما چنین پیداست که او نیز مثل پیرنیا علاقه ای به ذکر نام خود نداشته و بیشتر در فکر به پیش راندن شاگردان خود و نورسیدگان راه موسیقی بوده است. افزون بر آن، این زمان سرآغاز دوران خستگی و کسالت صبا بود که یک سال بعد (آذر ۱۳۳۶) منجر به خاموشی و درگذشت وی می گردد. با این همه صبا در رهبری گلها تا برنامهٔ ۱۷۸ حضور داشت هرچند که دیگر ساز نمی نواخت و به رهبری اکتفا می کرد.

در دومین برنامهٔ گلهای رنگارنگ بود که ما برای نخستین بار آوای آرام بخش دکلمهٔ خانم روشنک (صدیقهٔ سادات رسولی) را شنیدیم. پیوستن روشنک به برنامهٔ گلها مائده ای آسمانی برای داوود پیرنیا بود. او گویی نیمی از معنویت گمشدهٔ خود را در شیوهٔ بیان روشنک یافته است. او دیگر لازم نبود برای گفتگو با صاحب دلانِ برنامه از روان خستهٔ صبا یا دل سوختهٔ محجوبی شاهد بیاورد؛ صدای نیم سوختهٔ روشنک خود این مطلب را می رساند. لحن بیان روشنک نه تنها ادیبانه و مسلط بود که صفا و صمیمیتی داشت که با شنونده ارتباط قلبی برقرار می نمود. این نگارنده بعدها از آقای داریوش پیرنیا همچنین از خانم مرضیه در پاریس شنیدم که داوود پیرنیا در دکلمهٔ اشعار به وی خیلی کمک می کرد و روشنک گاه از شدت پای بندی به کار خود بر اشتباهات ناخواسته اش می گریست و به تصحیح آن می کوشید.

در پنجمین برنامهٔ گلهای رنگارنگ (۱۰۵) گلبانگ پیانوی مرتضی محجوبی به گوش رسید که آهنگی از ساخته های خودش را در بیات ترک نواخت. او اعجوبه ای در نواختن نغمه ها و گوشه های موسیقی ایرانی با پیانو بود. کسی مثل او نتوانست صدای ربع پردهٔ ایرانی را چنان لطیف در تار و پود پیانو بپرورد و به نوازش دربیاورد. نغمات پیانوی محجوبی همیشه روح پرور و دلنواز به گوش می رسد. سبک نوازندگی او به تازگی نت نویسی شده و به عنوان "ردیف مرتضی محجوبی" ثبت حافظهٔ جهانی موسیقی شده است (اطلاعات، اسفند ۱۳۹۶). به دنبال آن کتاب ردیف پیانوی مرتضی محجوبی نیز در ۱۳۹۷ منتشر گردید. او سال ها در رادیو تکنوازی می کرد، ولی ارزش کار و آهنگ های دلنشین او شناخته شده نبوده اند. برنامهٔ گلها به او زندگی تازه ای بخشید و زمینه را برای بالندگیِ کارهای او فراهم ساخت. آهنگ بیات ترک او (عمری ست سر کویت، مستانه نشستم، جانا) هم شور و حال عرفانی و هم قر و اطوار سنتی موسیقی ایران را داشت، و از هر دو جهت در خور صدای مرضیه بود. از این تصنیف دو اجرا:

یکی گرانبار از قر و ناز و دومی بدون آن از رادیو پخش شد که نظارت خوب پیرنیا بر کارکرد هنرمندان را می رساند. مرضیه دو آواز نیز در این برنامه خواند، و محجوبی و تجویدی گوشه هایی از بیات زند را این دو برنامه نواختند که به درستی شایستهٔ وصف دارندگان پنجهٔ خلاق و کمان سحّار بودند که از سوی پیرنیا به آنان داده شد.

از مرتضی محجوبی (به گفتهٔ خودش در مصاحبه ای در برنامهٔ *قصهٔ شمع* آقای نواب صفا) حدود صد و سی کار از تصنیف و رنگ گرفته تا پیش درآمد، آواز و چهار مضراب باقی مانده است که از میان آنها حدود ۲۰ تصنیف و ۴۰ اجرای آواز با بنان، قوامی، مرضیه و گلپایگانی در اوج زیبایی قرار دارند. روح الله خالقی، صاحب نظری که مبالغه در قلم اش راه نداشت، دربارهٔ محجوبی چنین نوشت: "وی نوازنده منحصر به فردی است که آوازها و نغمات ایرانی را به روش مطلوب و با شیوهٔ دلپسند در روی پیانو می‌زند. وقتی نوای سازش از رادیو شنیده می‌شود، بی اختیار همهٔ شیفتگان موسیقی ایرانی را مجذوب می کند."[۱]

۱ روح الله خالقی، *سرگذشت موسیقی ایران*، ۱۳۸۵، ج۱، ص۲۵۱.

آهنگ های محجوبی مانند ساز او همه سرشار از شور و حال اند. شور و حالی که از یک عمر زندگی سراسر راز و نیاز با موسیقی سرچشمه گرفته است. جملهٔ اول تصنیف های محجوبی همه از خود اوست. عبارت هایی چون: "عمری ست سر کویت مستانه نشستم ، جانا"، "من از روز ازل دیوانه بودم، دیوانهٔ روی تو"، "دیشب که تو در خانهٔ ما آمده بودی"، "تو ای آهوی وحشی چه دیدی که از ما رمیدی،" "چنانم بانگ نی آتش بر جان زد،" "همه شب نالم چون نی، که غمی دارم" گویای زمزمه های دل سوخته ای ست که به طور طبیعی به کلام نشسته و با پنجهٔ سحّارش به ترنم درآمده است. از نظرِ اصالت و طبیعی بودن ترنّم، آهنگ های محجوبی در ردیف تصنیف های شیدا و عارف قرار می گیرند، یعنی خود سازندهٔ آهنگ سخن سازِ احساسِ خویش می گردد، هرچند محجوبی مانند شیدا و عارف شاعر نبوده است.

اوج هنرنمایی پیانوی محجوبی را در همراهی با آواز بنان نمایان می شود. او به طرزی شگفت آور نه تنها گوشه کنارهای آواز بنان را بازمی تابد که زمینه را برای گوشه و پرده رفتن های تازه فراهم می سازد. بنان خود ارمغان هنکفتی بود برای موسیقی گلها که داوود پیرنیا بخوبی از آن بهره برد. او سالها در انجمن موسیقی ملی با روح الله خالقی و سپس در ارکستر شمارهٔ یک رادیوی آن زمان با جواد معروفی و حسینعلی ملاح و دیگران کار کرده بود، اما شکوفایی هنر و دانش موسیقی او در برنامهٔ گلها و بیشتر با ساز محجوبی و سپس تار عبادی و ویلن خالدی و تجویدی جلوه کرد. زیبایی کار بنان فقط در تحریر های مخملی درست او نبود، بلکه به خاطر آگاهی خوب او از ارتباط گوشه هایی بود که در موسیقی ایرانی قرن ها روی آن کار شده بود، و اینک برنامهٔ گلها تنها میراث دار آن گردیده بود.

در اواسط ۱۳۳۵ تجویدی آهنگی در دستگاه شور ساخت که شعر آنرا خانم منیر طه دانشجوی دکترای ادبیات آن زمان سروده بود. محتوای شعر گویای اولین تجربه، یا تصوّر تجربهٔ شراب توسّط زن ایرانی بود، اما داوود پیرنیا پیام عرفانی نیز از آن دریافت می کرد. "به کس مگو مگو، حدیث این سبو، تا بنوشدم، تا بنوشندم. مرا برکش سوی میخانه، شرابم ده یک دو پیمانه، که از عالم بیخبر مانم." خانم منیر طه یک ماه بعد در آهنگ دیگری که تجویدی در دستگاه همایون ساخت ترانه ای به نام "شیرین" نوشت و در آن نیز گوشه هایی از شور و عشق زنانه را با زبانی پیشرفته به نمایش گذاشت. مضمون این دو ترانه، بدون آنکه به سطح عامیانه فرو افتد، رگه هایی از زبان آوری خواست های طبیعی "زن" را به همراه داشت که در ادبیات آن زمان

(دهۀ ۱۳۳۰) سابقه نداشت. "شیرین بر و شیرین لب و شیرین دهنم، شیرینی هر مجلس و هر انجمنم. بکش به دوشم، ببر که نوشم، که راحتِ هر آغوشم." مرضیه نیز که مدعی وزن و وقار تازه ای در میان خوانندگان زمان بود، با خواندنِ بی اجازۀ "شیرین" در رادیوی نیروی هوایی، بر این خواست طبیعی مُهر تأیید زد. البته چندی بعد آهنگ "شیرین" با دو ترانه و دو اجرا در رادیو ایران مجوز یافت، ولی لطف و ادایی که مرضیه در اجرای رادیو نیروی هوایی به کار برده بود، در اجراهای رادیو تهران شنیده نشد. خانم طه در همان سال ترانۀ دیگری بروی آهنگ سه گاه تجویدی با شروعِ "مرا عاشقی شیدا، مست و بی پروا، توکردی، تو کردی" ساخت که بنان در خواندن آن یکی از پرتوان ترین اوج و فرودهای صدای خود را به نمایش گذاشته بود.

در ۲۹ آذر ۱۳۳۶ ابوالحسن صبا در سن ۵۴ سالگی درگذشت. مهدی خالدی و علی تجویدی آهنگ های دلنشینی در رثای استاد خود در گلها اجرا کردند. خالدی آخرین نوازش آرشۀ سحّارش را با آواز بنان در این برنامه به کار برد، و پس از آن در برنامه های گلها از او ساز تنها شنیده نشد. سبک خالدی در آرشه کشی ویژگی هایی دارد که اهل فن دربارۀ آن سخن گفته و بازخواهند گفت. در برنامه هایی که به پاس درگذشت صبا گلها اجرا شد، داوود پیرنیا نهایت ذوق خود را در گزینش اشعار متناسب با آهنگ و فضای پیرامون آن نشان داد. شعر زیبای باستانی پاریزی: "یاد آن شب که صبا بر سر ما گل می ریخت -- بر سر ما ز در و بام و هوا گل می ریخت"

پیشتر در گلهای رنگارنگ دکلمه شده بود، اما آواز دشتی بنان بر این شعر جلوۀ دیگری به آن داد. مضافاً چندین بیت زیبا از حافظ و مولانا پیام سوگ درگذشت صبا را تعالی بخشیدند: روشنک از حافظ دکلمه کرد: "صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری – به یادگار بمانی که بوی او داری." به جرعۀ تو سرم مست گشت نوشت باد – خود از کدام خم ست اینکه در سبو داری. مرضیه غزل مولانا را در مثنوی سه گاه خواند: " رفتی تو بدین زودی تو باد صبا بودی – مانندۀ بوی گل با باد صبا رفتی. نی باد صبا بودی نی مرغ هوا بودی – از نور خدا بودی در نور خدا رفتی."

آهنگ سه گاه "چه صبایی" در رثای ابوالحسن صبا را تجویدی ساخته بود. به غیر از آهنگ های زیبایی که تجویدی در همایون و سه گاه برای گلها ساخت، وی چند آهنگ در مایۀ دشتی نیز با صدای مرضیه در گلها اجرا کرد که از آن میان تصنیف "چه خوش سوزی ای عشق" با

شعر رحیم معینی کرمانشاهی (م. ۱۳۹۴) را باید نقطهٔ اوج عرفان گرایی گلها و هماهنگی شعر و آهنگ در این برنامه بدانیم. در این شعر معینی کرمانشاهی ایدهٔ عشق ناسوتی را به خوبی به عرفان لاهوتی می برد و از آن نه تنها دنیای شعر و شور و هنر، بلکه اساس وجود در میدان هستی، ساقی ازلی و وجود لم یزالی به بار می آورد. ملودی های تجویدی در این آهنگ مثل معمول بی زاویه و با گوشه و کنارهای مرتبط به هم و متناسب اند. مرضیه در اجرای این ترانه دیگر نیاز به اوج رفتن و فرود آمدن نداشت. همان لطف و غم همیشگی صدایش را (که اینک غم عرفانی شده بود) آمیخته با نشئه ای از شور و نشاط روی کلمات فرو می ریزد و به درستی معنای مضاعفی به هر واژه می بخشد: "تو هستی که هستی، بناهای هستی، تو دادی به دست فلک جام مستی، تو ساقیِ ازلی وجودِ لم یزلی." پخش این برنامه (رنگارنگ ۲۰۰ ب) همراه با آواز مثنوی گونهٔ استاد قوامی روی رباعی معروف ابوسعید ابوالخیر در بهار ۱۳۳۷ بیانگر حال و هوای تازه ای از ارتباط دیرین عرفان با موسیقی ایرانی بود.

به موازات رونق گرفتن گلهای جاویداان و گلهای رنگارنگ، برنامه های دیگری به ابتکار داوود پیرنیا به نام های برگ سبز سپس گلهای صحرایی و یک شاخه گل بنیان گذاشته شدند. در تابستان ۱۳۳۷ با آمدن استاد روح الله خالقی و آقای جواد معروفی به گلها، ارکسترآرایی و تنظیم برنامه ها شکل و شیوهٔ دیگری یافت، همچنین خوانندگان و نوازندگان جدیدی به گلها پیوستند که نیاز به بررسی در بخش جداگانه ای دارند.